

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که مطرح بود گفتیم به مناسبت از بحث استصحاب هم خارج شدید مبحث حقیقت حکم ابتدائاً و فرق بین حکم وضعی و تکلیفی آیا باهم فرقی دارند یا خیر؟ عرض شد که مرحوم نائینی که و مرحوم استاد احکام را اعتباری و جعلی دانسته اند البته تحلیل کافی نکرده اند چون فعلاً بحث خودمان را ادامه دهیم مرحوم نائینی در ذیل تنبیه دوم مطالبی دارند اما به نظر من باز تحلیل نیست. بعد از این مبانی مبانی مرحوم خویی و نائینی را هم می گوئیم تا روشن شود. بالأخره این دو بزرگوار هر دو را اعتباری می دانند هم حکم تکلیفی و هم وضعی را. در خلال کلمات مرحوم نائینی که خواهد آمد همان تعریف مشهور فرق مشهور که اگر اعتبار به خود فعل تعلق گرفت حکم تکلیفی است به خود فعل مباشرة مستقیماً اگر به واسطه تعلق گرفت می شود حکم وضعی. این همان تعریف مشهوری است که در کتب سابقین هم آمده است حتی در کتب اخباری ها مثل مرحوم ملا محمد امین در فوائد مدنیه. این همان تعریف مشهور است. پس بنابراین هم حکم وضعی هم تکلیفی هر دو از مقوله اعتباریات هستند از سنخ اعتباریات هستند و نحوه فرقشان هم روی این جهت است. و لکن ظاهراً احتمالاً منشأ این اعتبار او را همان حال مولویت مولا حالا در عبارت اینها بیشتر جنبه مولویت هست اما عرض کردیم اگر ما باشیم و نکته واقعی و خارجی در باب رابطه عبد و مولا مسئله مولویت نیست مسئله ملکیت مولا است. اینکه مولا مالک عبد است. و اینکه عبد در تمام وجودش بلکه اجزاء بدنش ملک مولا است. این تصویری که عبداً مملوکاً لا یقدر علی شیء در حقیقت از این نکته است. می گوئیم یک عبارتی جنبه مولویت در می آید لکن در حقیقت در مولا به نظر من نکته اش نکته ملکیت است. و اینکه آثاری را که ما تا به حال گفتیم الحمد لله زیاد بیان کردیم این برگشتش به همین نکته ملکیت است و مرحوم نائینی هم یک مبانی را از بعضی ها نقل کرد به قول خودشان که حکم اخبار از مصلحت ملزم یا مفسده ملزم ملاک باشد.

عرض کردیم سابقاً کرازا بعضی از عبارات شاید مشعر به این باشد حالا این را نمی خوانیم فرض کنید قائل داشته باشیم یا خیر آنچه که انسان تأمل می کند در عبارات گاهی مراد از ملاک آن واقع و حقیقت خارجی است که به حال خودش محفوظ است. و با اعتبار عوض نمی شود. فوق دایره اعتبار ما است. در واقعیت است. فرض کنید آب دارای آثار خاصی است حالا دکتر بگوید دولیوان آب بخور یا یک لیوان آب بخور. اگر گفته باشد دو لیوان در واقع نباشد اشتباه کرده است. چون واقع است. و لذا علوم حقیقی هم معیارش این است آنچه

که خارج از دایره انسان است علوم حقیقی است. مثل طب و فیزیک و شیمی. آن چه که داخل در تحت دایره انسان می شود می شود علوم اعتباری. فقه و اصول و اینها لغت نحو و اینها می شوند امور اعتباری.

پس امر حقیقی آن است که فوق تصرفات شخص است. لذا در آنجاها مطابقت و لا مطابقت در آن معنا دارد. مثلاً دکتر گفت دلیوان آب بخور اگر در واقع درست تشخیص داده است این صحیح است در واقع تشخیص درست نداده است مثلاً برای شخص یک لیوان کافی بوده است یا سه لیوان باید می خورده است این تشخیص را می گوئیم باطل است این تشخیص را می گوئیم درست نیست. اما در امور اعتباری می گوئیم این نیست چون یک واقعی نیست حکایتی نیست دیگر در آنجا صحیح و غیر صحیح بله مثلاً می گوئیم اعتبار خیلی عقلایی نبود. مقبول نبود. مثلاً اگر گفت مهمان آمد نان بخر این یک واقعیتی ندارد که مطابقتش باشد یا خیر. مثلاً می گوئیم الآن فرض کنید من باب مثال در یخچال ها و فریزرها نان است می شود گرمش کرد نمی خواهد قید بیاید. این طور صحبت می کنیم و الا اگر مهمان آمد نان بخر این علیت ثابت می شود به مجرد جعل و اعتبار.

بحثی که در اینجا هست این است که ملاک را گاهی به معنای واقع می گیریم گاهی ملاک را همین طور که بنده عرض کردم واقع لکن به عنوان زیربنای قانونگذاری و تشریع. اگر این شد مقداری اعتباری می شود چون می آید زیر نظر انسان زیر نظر قانون گذار و زیر نظر تشریع. احتمالاً آقایی که طرح ملاک را کرده است ظاهراً مرادش اول باشد خیلی بحث با افراد نمی کنیم. هر دو مرحله را حفظ می کنیم. چه واقع بماند و چه واقع به عنوان زیربنای تشریع. چون تا شد زیربنای تشریع لحاظ می شود. لحاظ به آن می خورد. لحاظ تشریعی که می آید. لذا یک مقداری باز تحت دایره اعتبار در می آید. نه زیاد اما مقداری تحت دایره اعتبار در می آید. رأی سوم را هم از مرحوم محقق عراقی نقل کردیم که فارق بین حکم تکلیفی و وضعی را یک فارق واقعی فرض کرد. حکم تکلیفی را ابراز شوق اکید شوق مؤکدی که مولا دارد گرفت. این را امر واقعی فرض کرد انتزاعی شد حکم تکلیفی وجوب انتزاع شد از این شوق مؤکد یا اراده مبرزه به قول بعضی ها. اما حکم وضعی اعتبار است. پس حکم تکلیفی به نظر مبارک ایشان انتزاع است و حکم وضعی به نظر مبارک ایشان اعتبار است. البته عرض کردم خیلی خیلی تحلیل دقیقی را ارائه نکرده اند. اما اجمالاً به همین مقداری که خواندیم متن عبارات خود ایشان را و اشاره اجمالی عرض کردیم این شوق اکید را اگر انسان اعتبار و حکم بداند آن انسجام های قانونی که الآن متعارف است کلاً از بین می رود صحبت هر چه شوق اکیدش بود دیگر و آنحالاتی را که ما الآن در قوانین و بررسی قانونی در حقیقت وجوب مقدار وجوب از بین می رود. چون وجوب را یک نوع بحث می داند هیچی دیگر برایش قائل نیست. آثاری که برای وجوب هست آثاری که به فقه هم می رسد همین طور که عرض کردیم مثل مرحوم صاحب جواهر می گوید در وجوب خوابیده است که باید مجانی باشد. تمام این آثار از بین می رود.

یا به قول نائینی در وجوب خوابیده است که انسان دیگر اراده بر آن ندارد. تمام اینها از بین می رود یعنی هیچی نمی ماند فقط شوق اکید است این تفسیر با واقعیت قانونی که الآن هم در شریعت مقدسه علمای اسلام در طی این مدت بررسی کرده اند و هم با واقع قانونی که الآن در خارج هست این کاملاً در تضاد است یعنی تفسیری نیست که الآن بشود قبولش کرد. مضافاً که اشکال کلی دیگر هم دارد که بعد عرض می کنم. این سه تا تفسیر شد یک تفسیر هم عرض کردیم عرفی بودن که اصلاً قوانین است واقعیتهای ندارد اعتبار هم نیستند. یک امری است که عرف بر آن جریان پیدا می کند. طبق آن نظریه عرفی کم می شود زیاد می شود یعنی طبق حوائج اجتماعی ملاکش هم همان حوائج اجتماعی است اینجا این جور پیش می آید یک ده دیگر یک جور دیگر پیش می آید استان دیگر عوض می شود طبق همان حوائج اجتماعی و الا ما چیزی به نام قانون نداریم که این ابعاد احتمالات است. این تا اینجا چهار احتمال شد دو تا احتمال دیگر هم هست که حکم و قانون حقیقی باشد لکن چون دارای دو تقریب است اگر دو تا قرار دهیم در حقیقت شش تا می شوند. یک تقریب این است که اصلاً حکم از سنخ همین امور متاصل و امور حقیقی و متاصل مثل از مقولات است مثل فرض کن چطور شما مقوله کیف دارید کم دارید حکم هم همین طور است. فرض کنید این دیواری که پشت سر من هست به لحاظ رنگ مثلاً سفید است. حکمش هم مثل رنگ است هیچ فرق نمی کند. حکم در حقیقت یک اوقعیتی است که وجود دارد مثل همین حقایق متوصله خارجی چه جوهر اقسام اعراض که کار انسان کشف آنها است. چیزی جعل نمی کند چیزی هم انتزاع نمی کند. مثلاً این دیوار فرض کنید همچنان که سفید است این رنگ را دارد یا همچنان که مستقیم است این حارت را دارد این دیوار این حکم هم دارد مثلاً اگر گچی داشته باشد خاکی داشته باشد که پس دهد انسان به آن تکیه ندهد. ببینید تکیه ندهد این واقعیت خود دیوار است. یا اگر مثلاً فرض کنید نصفش الآن سنگ است. این اگر نصفش سنگ اس شما می بینید سنگش دارای خصوصیتی است این طبق همان خصوصیات احکام هم عوض می شود. همچنان که دیوار رنگ دارد، حکم هم دارد که یجوز الاتکاء همچنان که دیوار رنگ دارد حکم هم دارد که مثلاً من باب مثال شما با قلم روی دیوار ننویسید. این با قلم روی دیوار ننویسید یک واقعیتهای است برای خود دیوار و از سنخ همان مقولات معروف است. حالا ممکن است کم باشد کیف باشد اضافه هر چه که هست به نحو خودش و لذا شأن قانونگذار در حقیقت این است که این حقایق را کشف کند. چطور بررسی می کنیم در فیزیک شیمی راجع به رنگ و صوت و خصوصیتی که هست راجع به حجم و مساحت و سطح و نقطه و خط و الی آخر. تمام آن بحث ها را چطور فلسفه بررسی می کند و حقایق آنها را نشان می دهد حکم هم همین قبیل است هیچ فرق نمی کند. همچنان که رنگ دارد حکم هم دارد. همچنان که سنگ یا آجر یا سیمان است چطور نقاط مختلف دارد احکام مختلف هم طبق آنها پیدا می کند. البته این تفکر اصولاً به اشکال مختلف رویش کار می شود که در حقیقت هدف قانونگذار جعل و ابداع و انتزاع نیست. هدف قانونگذار کشف است. هیچ

فرقی نمی کند که حکم تکلیفی باشد یا حکم وضعی باشد. این چون خود واقع متغیر است این اگر حکمش فرق می کند به خاطر واقعیتی است که هست اما این واقعیت در این مجتمع باید مثلاً خیابان ها ده متری باشند. اینها می آیند اندازه گیری می کنند یعنی به این معنا که در این خیابان چند نفر هستند چند خانوار هستند الآن چطور رفت و آمد دارند با ماشین یا حیوان یا پیاده. تمام این مجموعه را ر نظر می گیرند می گویند طبق این مجموعه این خیابان باید ده متر باشد یا سنگ فرش باشد یا باید اسفالت باشد یا باید مثلاً ماسه باشد با خصوصیات که در اینجا است این اقتضا را دارد. این نزدیک آن بحث ملاک است. من با ملاک جدایش کردم چون این می آید از سنخ حقایق خارجیه قرار می دهد هیچ کاری هم به قانونگذار ندارد. نمی آید قانونگذاری مقایسه ای بکند بررسی کند آن اصلاً کاری به این جهت ندارد. چون در ملاکات ممکن است قانونگذار مقایسه هم بکند. مثلاً دو قانون دارد یکی اینکه وفای به عقد کن یکی اینکه نماز واجب است. می آید مقایسه می کند می گوید اگر نماز واجب شد دیگر پول نگیر نماز بخوان. این مقایسه را می کند. اما اینجا کاری به این مقایسه ندارد. هر چیزی را فی نفسه نگاه می کند آن واقعیت را نگاه می کند چنانچه همچنان چه که می فهمد این سفید است سیاه است بلند است کوتاه است مستقیم است معوج است تمام این خصوصیات در قانون منعکس می شود. قانون هم همان است هیچ فرق نمی کند. عرض کردم تفکری است من بعضی از مقالات دیدم از قبلی ها حالا به انحاء مختلفش خلاصه کاری که می خواهم بکنم این که این در حقیقت قانون یک خصلت این طوری دارد حکم این است. حالا حکم بخواهد مستقیم باشد به اسم حکم تکلیفی یا غیر مستقیم باشد واسطه بخورد به اسم حکم وضعی آنهاش مهم نیست. مثلاً بیاید بگویند فرض کنید استقبال شرط صلاه است. آن می آید صلاه را به عنوان یک واقعیت مثلاً خضوع حالا از مقوله فعل است از مقوله کیف نفسانی است حالا آن مقولاتش را این را می آید همچنان که انسان فرض کنید راه می رود همچنان که انسان بلند می شود می نشیند غذا می خورد می خوابد این خضوع هم باید نسبت به یک مبدأ عالی در وجود او باشد. حالا ممکن است مبدأ عالی راهب باشد ممکن است کلیسا باشد یا بت خانه باشد یا کعبه باشد یا وطن باشد فرض کنید صبح به صبح این اقتضا می کند که در مثلاً نیرویی که به عنوان ارتش که جان خود را باید بگذارد این باید در مقابل پرچم بایستد به عنوان نماد میهن یک خضوعی در مقابل آن بکند. پس اصل تفکر این خضوع است. خضوع در مقابل یک مبدأ عالی. حالا اسمش وطن باشد معبد باشد راهب باشد جادوگر قبیله باشد اسم هایش دیگر فرق می کند.

لذا عرض کردیم کرارا در خود جاهلیت نذر اصولاً تأسیسی نیست در اسلام. نزول در تاریخ هم بوده است شواهد فراوان تاریخی. در خود قرآن هم هست. این نذوری که واقعیت در وجدان انسان بوده است. «آچه که در اسلام آمد ما اکن للندر لاله وفاد ارد. نذر را که برای یک مبدأ عالی قرار می دهی اگر برای وطن باشد برای خانه باشد برای کشور باشد برای انسانیت باشد برای بچه باشد برای جادوگر باشد هر

نذری را که برای یک مبدأ عالی تصور می کنم آنها باطل است الا آنکه لله باشد. ما کان للنذ الا لله نه اینکه تأسیس کند. لذا روی این مسئله تا آثاری را بار کردیم آیا نذر را تأسیسی بدانیم یا امضایی.

تأسیسی باشد یک آثار دارد امضایی باشد آثار دیگر دارد. به نظر ما نذر امضایی است. این طور نیست که تأسیسی باشد. حتی مثل صلاه مثل صوم. اینها عباداتی هستند که انسان در طول زندگی داشته است و حقیقت عبادت به این نحوی است اینها می گویند این یک امر واقعی است همچنان که غذا می خورد یا می خوابد این افعال برای او ضروری است این فعل هم برای انسان ضروری است که نسبت به یک مبدأ عالی یک حالت، این مثل همان است فرق نمی کند این فقط نکته ای که دارد این یک لغت خاصی است این شناسایی خاص خودش را دارد که غالباً سعی می کنند الآن در علوم مثل جامعه شناسی و انسان شناسی سعی شده است بیشتر این جهات را کشف کنند. پس ما اصلاً حکم به معنای اعتبار نداریم. آنچه که هست کشف یک واقعیتی است که خودش عین معمولات خارجیه واقعیت دارد یعنی یک امر واقعی است دارای یک خصوصیات خاصی است یا باید با یک دستگاه خاصی شناسایی شود و تشخیص داده شد. قوانین جامعه کلاً این طور است. قانون این طور است و لذا وقتی که فرض کنید پارلمان در غرب می گذارند هدفشان این نیست که ببینند رأی مردم چیست. هدفشان این است که نخبگان جامعه چه احزاب باشد فرض کنید کشورهایی که کمونیست در آنه ست یا غیر احزاب باشد یا مثلاً اهل حل و عقد باشند نخبگان باشد خبرگان باشد و الی آخر مطالبی که نمی خواهم بگویم.

علی ای حال این تفکر اینها شأن شان این است که یعنی در پارلمان اضافه بر این که انعکاس رأی مردم است در عین حال آن رأی ثواب را می خواهند بگذارند. یعنی هدف این است که اگر جامعه در یک حالت مثلاً دقتی ندارد این آن امر ثواب را بگذارند و اعتقاد دارند که این امر ثواب یعنی آن امر صحیح آن امر درست آن واقعیت درست هم فی نفسه واقعیت دارد باید و نباید فی نفسه واقعیت دارد و لذا به یک معنایی اصلاً این عقل عملی زیر مجموعه عقل نظری می شود. هم واقعیت دارد فی نفسه هم اضافه بر او چون خودش یک واقعیت دارد یک ارتباط واقعی هم دارد. یکی کارهایی که فرض کنید منتخب مردم یکیش هم این است. چون فرض کنید مثلاً مردم قم دارای یک خواست هایی باشند این درست هم هست این امر واقعی است لکن وقتی صحبت کشور می شود این خواست مردم قم در ضمن خواست مجموعه کل مردم ایران حساب می شود. چون اینها به این فکر هستند همچنان که قانون یک واقعیت است ترابط قانونی هم یک واقعیت است مثل قانون علیت فرق نمی کند. ترابط قانونی اعتباری نیست ترابط قانونی هم یک واقعیت است. که ما باید بین خود این قوانین هم یک مثل اینکه شما در این اتاق اگر می خواهید مهتابی بزنید مناسب با مهتابی چراغ خاص دیگری می زنید مناسب با مهتابی و شکل مهتابی ممکن است قسمت هایی از اتاق گل بگذارید دکور معین بگذارید. این ترابط هم امر واقعی است. پس یک خود آن قانون و حکم امر واقعی است

دو، باز این ترابط هم امر واقعی است یک انسجامی باید یک نوع تسانخی انسجامی پیدا شود و لذا ما در مباحث بحث اجتماع امر و نهی عرض کردیم یکی از تفکرات در اجتماع امر و نهی بحث معروفی که صلاه در دار غصبی یکی از حرفها این است که اصلا احتیاج به حرف هایی که آقایان گفته اند ترکیب اتحادی و انضمامی و اینها اصلا به این حرفها احتیاج نداریم. ما اصلا یک ترابط قانونی داریم که خودش یک امر واقعی است. آن ترابط قانونی این است که هر جا قانون نهی کند امر قانون دیگر آنجا نمی آید. نه جای معین هر عنوانی را که قانون نهی کرد اگر باز قانون یک عنوان دیگری را امر کرد عنوان امر در نهی نمی آید. این خودش ترابط قانونی است احتیاج به برهان ندارد. این احتیاجی به مثلا ترکیب اتحادی باشد انضمامی باشد اصلا نمی خواهد لفظ هم نمی خواهد. وقتی گفت لا تغسل و گفت صلّ اصلا صلّ چنین چیزی که در زمینه غصبی بیاید ندارد. صلّ معنایش این نیست که نماز بخوان ولو در زمین غصبی.

بله وقتی گفت لا تغسل یعنی درس نخوان نخواب راه نرو در زمین غصبی نماز هم نخوان. آن لا تغسل اطلاق دارد. این چیست این نکته اش چیست؟ این ادعا است این ادعا این است که ترابط قانونی است. اصلا در دنیا قانون همچین ترابطی دارند چه شما اعتراف به آن بکنید یا نکنید. اصلا توجه هم نمی خواهد. فرض کنید پدر اصلا قانون هم نخوانده است پدر به بچه اش گفت ساعت هشت تا دوازده مدرسه باشید. به بچه اش گفت برو نان بخر. بچه از مدرسه فرار کند برد نان بخرد. پدر می گوید گفتم تا ساعت دوازده باید در مدرسه باشی. نان بخر یعنی در غیر این.

س:...

ج: اگر گفت به آن می گویند خب خلاف حرفت گفتی. حتما یک ضرورتی پیش آمده است. گفتی تا دوازده مدرسه باش بعد گفتی ساعت نه برو نان بخر. حتما مشکل پیش آمده آدم عاقل که این کار را نمی کند. ببینید می گویند آدم عاقل این عقل به معنای کشف یعنی واقعیت. این واقعیت ترابط قانونی است. فکر نکنید که بحث عمد یعنی انشاء و شوق اکید و اصلا بحث این حرفها مطرح نیست. این تفکر می گوید ترابط قانونی امر واقعی است حتی اگر التفات پیدا نکنید. خودش فی نفسه این طور است. به التفات شما کار ندارد. هر جا که قانون نهی مطلق کرد، نهی به اطلاقش می ماند. هر جا امر کرد امر مطلق امر اطلاق ندارد.

س:...

ج: نه هیچ فرق نمی کند. این اصلا نکته لفظی هم ندارد بحث اجتماع امر و نهی. نکته اینکه حالا این ترکیب اتحادی است اصلا این نکات در آن مطرح نیست. یک ترابطی هست تصور می کنید مرادم را؟ الفاظ من قاصر است. این خودش یک واقعیت است شما قصد هم نکنید اصلا ادراک هم نکنید. در ذهنتان نیامده است تصور هم از آن نداشته باشید. تابع تصور شما نیست.

س: ...

ج: واقعیت اینجا این تصور می گوید تکوین چون خود قانون را تکوین می داند. مثل معقولات مثل رنگ است.

س: یعنی مثل چراغ راهنما در حال عبور و منع عبور رابطه تکوینی دارند؟

ج: اینها می گویند بله یعنی این خیابان و چهار راه باید چراغ قرمز باشد

س: پس چرا یاد گرفتنی است؟

ج: خب این یاد گرفتنی برای تبه ما است. مثل اینکه ما فیزیک را یاد می گیریم آب را یاد می گیریم آب که امر واقعی است امر ظاهری که نیست. اینکه شما قوانین فیزیک را یاد می گیرید نه برای اینکه شما چیزی را اعتبار کنید. آن اولی چه می گفت رأی سوم بود یا چهارم بود دیروز گفتیم آن رأی می گوید نمایندگان مردم رأی مردم را منعکس می کنند. این می گوید نه نمایندگان مردم فقط رأی مردم را منعکس نمی کنند نمایندگان مردم خبرگان جامعه هستند که بیایند واقعیت را بررسی کنند نه رأی مردم را. شأن شان این نیست که فقط رأی مردم را بررسی کنند. اینها بیایند واقعیت را بررسی کنند طبق بررسی و لذا در کشورهایی که همیشه مثلاً یک ماورای مردم وجود دارد مثل حزب کمونیست این نماینده ها را جوری انت خاب می کنند که همان افکار کمونیستی را در جامعه اقعیت جامعه این است مخصوصاً میدانید خود مارکس هم می گوید که تاریخ یک واقعیت است ما باید این را کشف کنیم. به قول خودشان انقلاب هم یک حرکت یک تاریخ می داند یک واقعیت می دانند. یک علم است. علم به این معنا که یک واقعیته وجود دارد. آنها تا ریخ یا یک واقعیت می دانند شما کشف واقعیت می کنید. طبق کشف تاریخی شما مثلاً باید در این کشوری که الآن کمونیست شده است یک وقتی هم شرح دادم در برخی کشورها خیلی غیر متعارف بود چون نظرشان بود که کشاورزی مثلاً باید رشد کند بشود مثلاً به صورت کشاورزی ارباب رعیتی بعد از آن رشد کند سرمایه گذاری بعد سرمایه گذاری رشد کند تبدیل شود به سوسیالیستی خب در بعضی کشورها نمی خواهم نام ببرم شاید کشاورزی خیلی متخلفی هم داشت نه اینکه کشاورزی پیشرفته.

لذا خود آنها در نوشته هایشان دارند مثلا ده سالی بیست سالی قوانین نوشته اند که این جامعه را از آن حالت کشاورزی برسانند به کشاورزی پیشرفته از آن برسانند به کارگری از آن برسانند به کارگری پیشرفته تا سوسیالیسم در آن جا بیفتد و الا جا نمی افتد. بحران درست می کنند جا نمی افتد. اسم کشورها را نام نمی برم معلوم است در درس جای اسم بردن نیست.

علی ای حال جای یک تفکری یعنی شأن مجلس و نمایندگان و اینها این نیست که هر چه مردم گفتند اینها عمل کنند چون می گویند این یک واقعیت تاریخی دارد اصلا این جامعه ما یک واقعیت دارد یک واقعیت تاریخی دارد. آن واقعیت تاریخی الآن باید باشد بله مثل شما دوران نقاهت برای مریض دوران دارو و درمان این دوران را می گذرانند تا مریض سرپای خودش می شود. اینها معتقدند که این جامعه یک جامعه ای است که هنوز نمی تواند نظام سوسیالیستی معروف را، چون یک سیر تاریخی دارد یک واقعیت تاریخی است. آن چیزی نیست که من در جامعه فرض می کنم اعتبار می کنم جعل می کنم نمی خاهم بگویم حرف آنها ابدراست است یا خیر و ثانیاً تطبیق کرده اند یا خیر. می خواهم اصل تفکر را مطرح کنم با قطع نظر از مولد مثال پس بنابراین این می آید می گوید نمی دانم روشن شد یک، خود قانون یک امر واقعی است مثل رنگ مثل کیف اصلا خودش یک امر واقعی است البته از قبیل اعراض به آن دارد شاید در بعضی موارد مثل جوهر باشد چون دقیقا آرای اینها را با اصطلاح قدیم ندیدم مطابق کنند. دو، باز خود اینها با هم یک واقعیتی تشکیل می دهند. این تابع این نیست که شما بدانید یا ندانید یا قصد بکنید یا نکنید این به قول ما امروزی ها می گوئیم اتوماتیکی چنین چیزی یا عرب ها تلقائیا این خودش خود به خود به صورت خود به خود بار می شود هر جا امر و نهی بود این طور نیست که هر د اطلاق داشته باشند. وقتی گفت صلّ نه اینکه نماز بخوان ولو عصیان من را بکنی ولو با محرم. آن که من حرام قرار دادم. این اصلا چنین اطلاقی ندارد. لذا در این تصور در خیلی از مراتب آن که تقیید می آورد خوب دقت کنید آن که تقیید می آورد حکم نیست واقعیتش است. ما به حسب ظاهر تخصیص در اصول می آییم تفسیر می کنیم به تخصیص به تقیید. این تفکر می گوید نه این نیست چند بار هم این مثال را عرض کردم المؤمنون عن شروطهم الا شرطا احلّ حراما او حرّم حلالا الآن گفته اند مثلا قاعده المؤمنون تخصیص خورده است. این تفکر می گوید تخصیص نیست. این امری است که واقعیت قانون است این تخصیص نیست تقیید نیست تعبیرش تعبیر تخصیص یا تقیید است. چون این دنبال تعبیر نیست این تفکر دنبال واقعیت است آن واقعیت چیست می گوید هر نظامی که قانون داشت، اگر آمد التزامات شخصی و اعتبارات شخصی را قبول کرد، قاعدتا التزامات شخصی دون قانون باید باشد. قاعدتا این است چون قانون دارد. و الا اگر دست شما را در التزامات شخصی باز گذاشت خب قانون را دور می زنید. اگر آمد گفت شراب حرام است، بعد گفت شما به شرطی که می کنید واجب است وفا کنید خب اگر شرط کرد شراب بخورد. گفت کتاب می فروشم اینقدر به شرطی که شراب بخوری. خب این قانون را دور می زند. طبیعتا هیچ قانونی نمی آید التزامات

.....

شخصی را در ماورای قانون قبول کند. این تعبیر نیست این بیان نیست لفظ نیست الا شرطا احلّ حراما أو حرّم حلالا و بعد هم کلمه احلّ به معنای چیست حرام به معنای چیست احلّ را به یک معنا گرفته است حرّم را به یک معنا. اینها تمام خیالات لفظی است این تصور می گوید بحث اصلا لفظی نیست بحث مثلا آقایان گفته اند تخصیص خورده است این تخصیص نیست. یا تقیید خورده است این تقیید نیست. تصادفا شرط مقتضای عقد را آقایان نافذ نمی دانند اما هیچ روایتی را برایش نقل نکرده اند. گفته اند نافذ نیست نوشته اند به عنوان تخصیص اما دلیلی ندارد این دلیل نمی خواهد چون عقد یک التزام شخصی است شما بیاید یک التزام شخصی بدهید که به آن عقد عمل نکنید. خب این مسخره است لغو است دیگر. شما التزام شخصی دهید این کتاب را به شما فروختم اما شما مالک کتاب نشو. این طور التزام شخصی است؟

س:...

ج: ببینید در احکام ولایی بنایشان این تصور این است که آن احکام ولایی هم یک واقعیت دارد. و لذا اگر می خواهد تفکیکی هم قائل شود در بعضی از آثار باید به لحاظ یک واقعیت اجتماعی باشد. و طبیعتا هم این تفکیک موقت خواهد بود. چون طبیعت احکام ولایی این است. این یک واقعیت نیست. اما وقتی می گوید شرط محرّم حلال و محرّم حلال این شرط نافذ نیست. این حکم الهی نیست. الا يوم القيامة اصلا حکم دینی نیست این. خوب دقت کنید اصلا این حکم دینی نیست این حکمی نیست که از روایت در آورده است. و لذا هم عرض کردیم جماعتی مثل ابن حزم حتی معروف اهل سنت خود بخاری حدیث المؤمنون ندارد. اینها تصورشان این است که اگر ما المؤمنون عند شروطهم را قبول کنیم مثلا شرط کند معصیت انجام دهد. مخصوصا یک روایتی هم دارند عرض کردم یک زنی آمد پیش پیغمبر گفت نذر کرده ام پیش شما دف بزنم. پیغمبر فرمود اگر نذر نکردی زن اگر کرده ای اشکال ندارد. کأنما با التزام شخصی می تواند قانون را دور بزند. اگر نذر کردی وفاء البته عرض کردم این قصه به متن مختلف آمده است در یک متنش این است انصافش قبول کنیم خیلی به اهل سنت نکنیم. در یک متنش این است در متون دیگر بین نذر و عدم نذر نیامده است. در یکی از متونش این است.

بهر حال این قابل تخصیص نیست. این اصولا باید بگوییم قانون را این خراب کرده است. این آقا قانون بلد نیست. اگر گفت در جامعه باید این قوانین را انجام دهید بعد بگویید این مورد خارج فلانی مثلا بچه من بدون قانون نیست این که. این دیگر تخصیص اکثر این می گوید خود انسجام قانونی تسامخ قانونی یک واقعیت است. یک واقعیت به این معنا که شما کشف می کنید. نه واقعیت در وعای اعتبار نفس الامر. مثل استقامت و انحنا است. یک امر واقعی است کاملا واقعی است. و لذا بهترین قانون آن قانونی است که بتواند دقیقا واقعیت

ها را بر اساس آمار دقیق تشخیص دهد بر اساس برنامه ریزی دقیق تشخیص دهد آنها بیشتر روی دو مطلب یکی برنامه ریزی دقیق یک آمار دقیق مسئله آزادی و اراده چون مفروغ عنه است که باید آزادی باشد و الا آزادی نباشد آمار دروغی می دهند برنامه های عقلی دروغی عقلا هم این چنین گفته اند وقتی که آزادی نبود طبعاً هر دوزیر سؤال می روند یعنی هم علم هم عقل هم آگاهی و اندیشه هر دو خواهی نخواهی زیر سؤال می رود. اینها هدفشان از این آگاهی و آمار گرفتن هدفشان از اینکه برنامه ها را بررسی کرده اند و مرور کردن و مناقشه کرده اند هدفشان این است. هدف اساسی این است که واقعیت را تشخیص دهند. بگویند این اتاق رنگش این طور است چراغی که می خواهد این طور می خواهد. پنجره هایی که دارد این طور است. رو به شمال اس یا رو به شرق است طبیعتش این طور است برای زمستان اگر گرم بخواهیم بکنیم باید به این وسیله باشد. ببینید این گرمایش و سرمایش را می آیند روی آمار و فکر دقیق و هدف بشر این بوده است یعنی سیره مستمره بشر برای قوانین همین بوده است نه اینکه نظر عرف را هر چه عرف گفت انجام دهند نه هدف پارلمان به قول امروزی ها مجلس در حقیقت این است یعنی مجموعه ای از نخبگان مردم جمع شوند در عین مراجعه به مصالح مردم و حالات مردم با بررسی های دقیق چه به لحاظ آماری و به لحاظ برنامه ریزی با برنامه دقیق یعنی چه به لحاظ عقل که برنامه ریزی باشد چه به لحاظ علم که آمار باشد این را عین واقعیت جامعه را تشخیص دهند رنگ سفید است سیاه است اگر تشخیص داد اتاق دیوارهایش سفید است یک جور چراغ می گذارد اتاق رو به غرب است رو به شرق است چند پنجره دارد تمام اینها را حساب می کند اینکه چراغ چقدر باشد بعد در این اتاق چه خوانده می شود. این اتاق مثلاً برای کارهای ریزه کاری است برای کارهایی که ریزه نیست خصوصیات را تمام را در نظر می گیرند بعد هم باز امکانات زمانی اگر فرض کنید الآن در زمان فعلی چنین چراغ هایی قرار دهند که مناسب با این عمل فعلی باشد ممکن است یک سال دیگر این خصوصیات اتاق عوض شود و آن امکانات هم الآن در دسترس ما نباشد. آن امکانات را الآن درست می کنند که اگر یک سال دیگر وضع اتاق عوض شد وضع چراغ های اتاق هم فرض کنید می دانند یک چیزی در اتاق هست که با امکانات بعد از یک سال است این را اگر نگیرند سال بعد هم پیدا نمی شود خوب الآن تهیه می کنند این مجموعه ای که الآن خدمتتان عرض کردیم را امر واقعی می دانند اعتبار هم در آن شرط نمی دانند. این ترابط بین آنها را هم اعتباری نمی دانند. این ترابط را هم واقعی می دانند. این ترابط بین امر و نهی اعتباری نیست. این ترابط بین امر و نهی که الآن مبنای اجتماع امر و نهی است چون زیربنای بحث امر و نهی دو کلمه است یعنی یک کلمه است اطلاق بین هر دو. امر اطلاق دارد می گوید نماز درست است ولو در زمین غصبی. حرمت تصرف در غصب و اطلاق دارد ولو به نماز خواندن. تصورش این است دیگر. نکته اجتماع بین امر و نهی اطلاق هر دو است.

این می گوید قوانین این طور نیستند. اصلاً قوانین اطلاق ندارند

س:...

ج: نیستند می گوید.

س: پس چطور حکم ولایی می آید؟

ج: حکم ولایی باید یک انسجام ثالثی را ببیند نه ثانوی. پس قانون امر اولی است ترابط امر ثانوی است ولایی که می آید امر ثالثی. باید یک عام فوقانی با نکته فوقانی و چون خلاف قانون هم هست باید محدود باشد. روی یک شرایط معینی مثلاً پیغمبر در خیبر فرمودند که اگر بخواهیم بعد از فتح خیبر الاغ ها را بخورید پس بار را چطور به مدینه برسانید؟ پس نخورید. اهل سنت هم فتوا دادند که گوشت الاغ حرام است. در روایات ما این است که نگفت گوشت الاغ حرام نیست کراهت دارد. این به خاطر مطلب نکته فوقانی بود شما الآن فتح خیبر کردید غنائم خیبر هست چطوری می خواهید به مدینه برسانید. به قول یک شوخی معروف است که کسی شب یک جایی رفته بود الاغی داشت خیلی پرخور است الاغ را کشته بود خورده بد. صبح خواست برود گفت الاغم گفت الاغ فعلاً در شکم خودتان جا دارد. خب این حضرت فرمود الاغ ها را بخورید این بارها را چه کسی می خواهد به مدینه برساند؟ این یک عام فوقانی است یک مصلحت موقت است این حکم ولایی این است لذا در روایات ما بالاتفاق این قصه حمل شده است در حکم ولایی. اهل سنت حالا مشهور نیم توانم نسبت کلی دهم فهمیده اند حکم اولی. که این که حمر اهلیه به اصطلاح خودشان. مراد از الاغ اهلی در لغت عرب یعنی الاغ متعارف. در مقابل گورخر که الاغ وحشی که مرادشان گورخر باشد.

حمر اهلیه را لذا گورخر هم حلال است. همین الاغی که متعارف در شهرها و دهات است این حمر اهلیه را پیغمبر حرام است در روایات ما نکته اش این آمده است یک حکم محدودی بوده است جنگ خیبر بوده است چون خیبر حدود ۲۴۰ کیلومتر تا مدینه فاصله دارد. این هم مثال خارجی اش. ائمه می فرمایند نه این قصه خیبر تمام شد و هیچ جنگ دیگر هم پیغمبر نفرمود این مطلب را که گوشت الاغ حرام است. جنگ معینی بوده است خصوصیات معینی بوده است روشن شد؟ پس این یک واقعیت است نه اینکه امر اعتباری باشد. به عبارت دیگر خود قانون واقعیت است. حکم ثانوی که یعنی ترابطشان واقعیت است. حکمی که بعد به عنوان ولایی می آید که آن را مرتبه سوم حساب کنید آن هم واقعیت است. ما هیچی در اینجا اعتبار نداریم

س: نسخ چطور؟

ج: نسخ هم میدانید دیگر صاحب کفایه مشهور مرحوم میرداماد بیان عمد حکم است. این هم می شود واقعی. مرحوم میرداماد که این بحث بدا د ارد که در آنجا نسخ هم دارد البته چاپ شده است اما ناقص است. البته معلوم است از مقدمات نتیجه گیری نهایی ایشان چیست.

علی ای حال بنایشان هم به این شده است که نسخ بیان عمد انهای عمد حکم است. نسخ کار خاصی نمی کند. این حکم تا الآن مصلحتش این بود. واقعی که بود این بود. ومضافا که گفته شده است این مسئله صلاه بیت المقدس البته آقای خویی وعده ای از علمای اهل سنت و شیعه هم کم و بیش از اهل سنت هم هستند نسخ را در خصوص قرآن قبول ندارند در شریعت قبول دارند اما در آیات مبارکه اینکه یک آیه ناسخ آیه دیگر باشد قبول ندارند. این آیه ای که در قرآن دارد ناسخا منسوخا مراد از ناسخ یعنی عام و خاص. و الا نسخ به معنای مصطلح را در قرآن قبول ندارند. در کتب اهل سنت چون مباحث علوم قرآن سنی ها مفصل نوشته اند «جاهست اقوال اهل سنت منحصر به ما شیعه نیست یا به اقای خویی لکن در میان شیعه معروف نبوده است. چون علمای ما هم ناسخ و منسوخ دارند.

حالا وارد آن بحث نشوم که جایش اینجا نیست. کیف ما کان من الآن دارم تصور را خدمتان عرض میکنم پس حکم، چه وضعی چه تکلیفی چیزی جز واقعیت نیست. آخه واقعیت هم من یک مبنا قرار دادم واقعیت را مبنای دیگر. آن مبنای دیگری اشاره اجمالی کنم تا فردا توضیحش را بدهم. یک مبنای دیگر اینکه واقعیت باشد اما مسئله مقولات و اینها نباشد. مثل رنگ و اینها. مثلا مثال خارجی بزنم مثلا در همین طب قدیم یک بخش مختصری در اواخر کتب طبی شان راجع به شهرشناسی و بعضی هایشان اوایلش به شهر و اینها دارند. مثلا اگر شهر می خواهد بنا شود جوری بنا شود که خورشید وقتی در می آید مستقیم به خانه های شهر بخورد یعنی در شرق شهر کوه نباشد. اما وقتی می خواهد غروب کند قبل از غروب نیم ساعت یک ساعت خورشید دیگر به شهر نخورد. همین جمکران که دیده اید این طور است. افتاب که میخورد مستقیم به جمکران می خورد این کوه دو برادران مانع است خب این یک امر واقعی است امر اعتباری که نیست. یا به اصطلاح خودشان شهر باید جوری ساخته شود که در شمالش کوه نباشد. اصطلاح خودشان این است که اگر در شمال کوه باشد هوا رد نمی شود لذا هوا فاسد می شود. تعبیر تعفن دارند. همین مشکل که تهران دارد. کوه دماوند به این گندگی در شمالش است. حالا تعبیر به بارندگی هوا می کند حالا من نمی دانم تعبیر دقیق و جدید در بارندگی هوا چیست نمی خواهم این دو تا اصطلاح، آنها تعبیر به تعفن هوا می کنند خب این هم امر واقعی است.

خب امروز در اصطلاح قانونی در اصطلاح غرب یکی از علامات شهر خوب این است که انسان بتواند در آن پیاده روی کند. یعنی حق پیاده روی داشته باشد خرید کند. خب سؤال این است که این که الآن گفته است این اعتباری است یا این هم حقیقی است؟ آن دو تا اول حقیقی بود آن دو تا اول حقیقی بود خب روشن شد؟ این که شما حق پیاده روی داشته باشید این حقیقی است مثل دو تا اول. خب میدانید در همین شهر قم ما بعضی خیابان های جدید در پیاده روی آن یک نفر نمی تواند راه برود. آیا این امر حقیقی است؟ یا این امر اعتباری است؟ امر اعتباری یعنی یک جامعه ای شهری ساخته می شود که انسان حتی می تواند خرید و فروش و همه چیز را با ماشین جلوی مغازه بایستد خرید کند. یا به قول امروزی ها شبیه انترتی یا پیک بگذارند. دیگر احتیاج به پیاده روی ندارد. این نکته فنی این است. این دومی را که ما الآن یعنی سومی را دو مثال زدیم که امور واقعی است. یا به لحاظ نور خورشید است واضح است به لحاظ نور خورشید و سردی هوا و الی آخر من دیگر نمی خواهم حالا شرح آن قسمت شهرشناسی قدیم آن هم واضح است به خاطر تعفن هوا. هوا قابل نفوذ نیست و تعفن پیدا می کند. این سومی اش چه؟ همین مثال سوم ما. این الآن در اصطلاح غ ربی ها وقتی می خواهند شهر درست کنند یکی از نکاتش این است. باید جوری ساخته شود که حق پیاده روی برای افراد باشد که الآن در شهر ما الحمدلله مراعات نمی کنند. این مطلب آیا این هم یک امر تکوینی است؟ مثل همان دقت کردید این واقعیت نه به معنای مقولات است این خودش یک واقعیت دارد نمی خواهد مثل مقولات باشد. این تصور این است که قانون هم عین همان است. این که می گوئیم شهروند باید حق پیاده روی در شهر داشته باشد عین همین است که می گوئیم شمالش باید کوه نباشد هیچ فرقی نمی کند. این تصور دیگر می گوید نه این اعتباری است. فرق اعتباری این روشن شد؟ اعتباری یعنی چه؟ یعنی نحوه شکل شهر شما چطور است. شما میتوانید شکل شهرتان را جوری بریزید که اصلا احتیاجی به راه رفتن نداشته باشید. خریدتان فروشتان با ماشین انجام گیرد خواستید هم پیاده روی کنید در خارج شهر یا داخل شهر چون میدانید به طور رسمی در بعضی کشورهای شمال اروپا به طور قانونی اش این طور است. هر چهارده خانه حق یک پارک دارند. چهارده خانه که ساخته می شود باید یک پارک هم کنارش باشد. این جزء اصول شهرسازی خودشان.

حالا ببینید دقت کنید می گوید شما فرض کنید پیاده روی کنید بروید در پارک پیاده روی کنید. آیا این قانون هم یک امر واقعی است مثل آن دو امر واقعی که من مثال زدم؟ یا این یک امر اعتباری است؟